

بخش اول

شناخت

[۱]

زیر سقف لاجوردی آسمان، خانه‌ای بود که تاج افتخار بر تارک زمین بود. چشم
اهل آسمان، هر شب و روز به خانه‌ای خیره شده بود که نورباران آن پیوستگی
داشت:

نور علی، نور فاطمه و نور فرزندی خردسال که نام نیکویش حسن بود. صلوات
الله علیهم اجمعین.

گاهی که خانه نور، میزبان پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله می شد، مصداق
آیه کریمه «نور علی نور»، فرشتگان پاک را به حیرت و شگفتی وا می داشت.
آنچه در خانه نور موج می زد، عبادت، ایثار و صبر بر مصائب بود. و در یک
کلام:

آینه شدن برای نمایاندن قامت زیبای آسمانی دین حق. و این آینه را خدای
کریم، بارها به ملائک مقرب نشان داده بود. که:

هان، ببینید بنده مرا...

دیدگانِ نابینایِ خفاشانِ زمین، از دیدنِ این همه شگفتی‌ها عاجز بود.

[۲]

آنک، خانه نور، چشم به راه نور پاره دیگر بود؛ تا گام پاک بر تارک خاک نهد. و بر زمینانِ منت گذارد، و جهانها و اهل آنها را حجتی دیگر باشد. آنک، تمامی کاینات، چشم بودند؛ و همه نظاره گر بر آن اقامتگاه ساده گلی که خاک آن توتیای ملک بود. آنک، هر چه آفریده خداست، دیده بر آن آسمان دوخته بود - آسمانی در زمین - تا پنجمین حلقه رشته نور، کاینات را نور باران کند.

[۳]

انتظارِ سنگین کاینات به سر می آید. دقایقی که هر یک، همچون قرنی بر دل ما سوی الله سنگینی می کند، به پایان می رسد. برقی در دیده خدایین حبیبه خدایِ علیّ اعلیّ جلّ جلاله و محبوبه رسول مصطفی صلی الله علیه و آله و قرینه علی مرتضی علیه السلام می درخشد و هلهله تکبیر و تسبیح ملائک، آسمان را پُر می سازد.

[۴]

اما در زمین، در خانه نور، خبرهای دیگر بود:

اسماء بنت عمیس - در حالی که گل خنده بر لب دارد - نوزاد را به محضر «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می آورد. اما می بیند که گوهر اشک در نگین چشمان پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله نشسته است. شگفت زده سبب را می پرسد. در حالی که لبهای وحی را ابر غم پوشانده، پاسخ پیامبر در تمامی جهان طنین انداز می شود:

- این فرزندم را، امّتم می کشند. و من بر آن روز می گریم.

اسماء، نخستین بار است که در نخستین لحظات میلاد مولودی جدید، گریه پدر مولود را می بیند. می خواهد برود که صدای دلنواز رحمت واسعه الهی، او را باز می گرداند:

اسماء، این خبر را، از دخترم فاطمه پنهان کن.

[۵]

قلب مطهر صدیقه طاهره - که آینه تمام نمای حقایق غیب و شهود است و خود، آن صحنه ها را دیده - منتظر کلام یا سکوت اسماء نمی ماند. شادی میلاد مولود، و حزن شهادت شهید در هم می آمیزد، و حالی شگفت به محبوبه کبریا می بخشد.

اما حضرت ربّ العالمین، اراده فرموده تا بهارِ عیشِ حبیبه اش را بدون ابرِ غم ببیند. مأموریتِ ملک بزرگوار - جبرئیل امین علیه السلام - آغاز می شود.

[۶]

خیل ملائک، به تبریکِ میلاد بر رسول خاتمِ صلی الله علیه و آله وارد می شوند، تا به این تبریک، تبرک جویند. از آسمان به زمین می آیند، تا به جهانیان بگویند، که در حقیقت زمین، می توان عزیز بود و به آسمانیان عزت بخشید. جبرئیل امین، با هدیه ای قدوسی، از جانب سُبُوحِ قَدُوس، بر قدیس زمین و آسمان وارد می شود:

خدایت سلام می رساند و این لوح الهی را به پیشگاه حضرتت پیشکش می دارد، تا به دخترت برسانی، و او را دلشاد گردانی.

[۷]

چشمان پیامبر خاتمِ صلی الله علیه و آله، محبوبِ کبریا، به پیام حبیب، نوری دیگر می گیرد. به سطرهایی می نگرد که به خط نور، بر لوح سبز الهی نگاشته است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ...

این نگاشته ای است از جانب خدای عزیز حکیم به محمد، پیامبرش،

و نورش و سفیرش...

درخت همیشه سبز لوح الهی، در گلستانِ دستانِ زهرا علیهاالسلام می نشیند...

[۸]

جابر بن عبدالله انصاری، پیری روشن ضمیر است که عمری بر درِ خانه وحی ایستاده و عرض ادب کرده است. عدد کسانی که به دست او، راه به سرچشمه نور آورده اند، از شمار بیرون است.

جابر نیز برای عرض تهنیت به محضر تن پاره رسول خدا صلی الله علیه و آله، زهرای بتول سلام الله علیها، به حضور حضرتش می شتابد. و جان شیفته اش - که محرم اسرار خاندان قرآن است - این بار، پذیرای لوح سبز خدایی می گردد. او لوح دل را به نور ایمان و اخلاص و حب خاندان مصطفی صلی الله علیه و آله، از زنگار کینه و حسد و تردید شسته است. و از این رو، هر بار در تشرّف به خانه نبوت، بهره ای می گیرد و بر جان می نشاند. این بار نیز به تشریف زیارت لوح موهبتی قدسی تشرّف می یابد. و مشتاقانه می پرسد:

- پدر و مادرم فدای شما، ای دختر پیامبر خدا! این چه لوحی است؟

و از دهان حق گوی بانوی عصمت پاسخ می شنود:

- این لوح را، خدای تعالی به رسول خود هدیه کرده است. و در آن نامه‌های پدرم، همسرم، دو فرزندم، و جانشینانی که از نسل من هستند، ثبت شده است. و اینک، پدرم آن را به من اهداء فرموده، تا بدین وسیله مرا شاد نماید و بشارت دهد.

جابر، رازدارِ خاندانِ نور است، و ذخیرهٔ خدایی برای سالهایِ سخت و تیرهٔ اموی که در پیش خواهد بود.

از محضر صدیقهٔ کبری علیها السلام اجازه می خواهد تا رونوشتی برای خود بگیرد. و ارادهٔ الهی، به زبان فاطمی جاری می گردد که او را اذن می بخشد. اصل نسخهٔ لوحِ قدسی، نزد صدیقهٔ طاهره و فرزندانش علیهم السلام باقی می ماند و نسخه ای دیگر که از روی آن نوشته شده، زینت بخش خانهٔ جسم و خانهٔ جانِ جابر می شود....

[۹]

دهها سال از نزول لوح می گذرد. فاجعهٔ کربلا، کمر دین را شکسته، و درد غربتی سخت بر جان امام علی بن الحسین علیه السلام نشانده، از آن گونه که بر جان جدّ بزرگوارش امام علی بن ابی طالب علیه السلام نشانده بود.

پیرِ روشن ضمیر - جابر - همچنان، حواریِ وفادارِ خاندانِ وحی است، و انیسِ لحظات تنهایی سیدالسّاجدین علیه السلام. و به این انس و وفا، جان و دل را در چشمهٔ نور شست و شو می دهد.

پس از آن، زمانِ امامِ باقر علیه السلام فرا می‌رسد. مسلمانان، نظاره‌گرند تا ببینند این سپید موی سپید روی سپید دل، با نوجوانِ بازماندهٔ اهل بیت علیهم السلام چگونه سخن می‌گوید.

اهل مدینه، بارها دیده‌اند که این پیر سپید موی، با ادب و احترام به محضر فرزندیِ همنام پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، و با شگفتی به این برخوردها نگریسته‌اند. چرا که شأن و مقام امامت را ندانسته‌اند.

اهل مدینه بارها دیده‌اند که جابر، فرادید مردمان، در مسجد نبوی نشسته و احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاد داشته، برای خلف صالح او، حضرت باقرالعلوم علیه السلام خوانده، و امام گاه گاه به تصحیح آنها پرداخته، و جابر از حضرتش تشکر کرده است.

[۱۰]

دهها سال از نزول لوح قدسی آسمانی می‌گذرد. جابر، در فرصتی مغتنم خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمده، تا بار دیگر از محضر حجّت حق علیه السلام کسب نور کند.

امام علیه السلام با تعیین فرصتی با جابر، می‌خواهد تا در خلوت با او سخن بگوید.

جابر که از شوق، سر از پا نشناخته، خدمت حضرتش مشرف می‌شود. آن گاه زبان وحی، در کام باقرالعلوم علیه السلام به این نور پاره‌ها گویا می‌شود:

- ای جابر! درباره لوحی که در دست مادرم فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی؛ و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است؛ به من خبر ده.

جابر، ابتدا خدا را بر سخنان خود گواه می گیرد. سپس داستان نزول لوح، و رونوشتی را که برای خود برداشته، باز می گوید.

امام علیه السلام می فرماید:

ای جابر! می توانی رونوشت خود را به من نشان دهی؟

و جابر پاسخ مثبت می دهد.

امام علیه السلام، خود همراه جابر به منزل او می رود. جابر نوشته ای بیرون می آورد. آنگاه امام علیه السلام می فرماید:

ای جابر! در نوشته ات بنگر، تا من برایت بخوانم.

امام باقر علیه السلام از روی نسخه خود - نسخه اصل - می خواند، و جابردر رونوشت خود می نگرد، و حتی در یک حرف هم اختلافی نمی یابد.

و سپس خدای را گواه می گیرد که عیناً - بدون اختلاف حرفی - با هم مطابق بوده اند.

و بدین ترتیب، لوحی الهی که تا آن روز، تنها دو نسخه از آن موجود بود، با هم مطابقت شد. و صحّت مضمّام

[۱۱]

امام صادق علیه السلام سیر تاریخی و متن حدیث لوح را برای ابوبصیر بیان می فرماید. و ابوبصیر، آن را برای عبدالرحمن بن سالم باز می گوید. ابوبصیر، محدثی است فقیه، که در فضای عطر آگین کلام نور پرورش یافته، و سخنان آن بزرگواران را به خوبی می شناسد. همان گونه که فضای اجتماعی روز و روزگار خود را درک می کند. از این رو، پس از نقل حدیث به عبدالرحمن می گوید:

- اگر در دوران عمرت، هیچ حدیثی جز همین حدیث نشنیده باشی، تو را کفایت می کند. پس آن را از نااهلش پنهان دار.

پس از اینکه عبدالرحمن حدیث را می شنود، به تدریج، به اصحاب خاص منتقل می شود و در کتابهای آنان ثبت و ضبط می گردد. و بدین گونه، حدیث شریف لوح، کم کم در اختیار موالیان خاندان عصمت علیهم السلام قرار می گیرد. این مشعل هدایت، از آن روز تاکنون، و از هم اکنون تا قیام قیامت، حق جویان را، ره توشه نجات است، و منکران را سبب اتمام حجّت.

